

نقد مقاله «مسئله ملیت‌ها و وحدت ملی در افغانستان»

«مسئله ملیت‌ها و وحدت ملی در افغانستان» (۱) مقاله‌ای است از آقای شیر آهنگر که در فیسبوک «شفق همراه» بروز یافت. در این مقاله که گویا پاسخ به «سوالات رفقا» است، آهنگر به چندین موضوع بسیار مهم پرداخته است. مهم‌گفتم، زیرا این نکات مهم، پایه‌های ضعف و اشتباهات جنبش چپ افغانستان را می‌سازند. در این مقاله آهنگر به این نکات پرداخته است: حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، ملت و ملیت‌ها، مسئله ملی، ستم ملی، وحدت ملی و ...

آهنگر در آغاز این مقاله، در مورد شعار «حق تعیین سرنوشت ملت‌های افغانستان» می‌گوید که «به موجودیت ملت‌های افغانستان» باور ندارد، ولی «اگر منظور "ملیت‌ها" باشد، نوع برخورد فرق می‌کند». او در لابه‌لای مقاله اش می‌نویسد که «کارل مارکس به صراحت بین "ملیت" و "ملت" فرق می‌گذارد».

البته که تفاوتی میان ملت و ملیت وجود دارد. ملت به معنی *nation* است. پسوند «یت» به معنی پیوند و وابستگی است. یعنی اگر در یک کشور یک ملت وجود داشته باشد، صحبت از یک ملیت است، ولی اگر چندین ملت وجود داشته باشد، صحبت از ملیت‌ها است. واژه ملت در کنار معنی مذهب و دین، به معنی قبیله، خلق و نژاد تابع یک دولت هم به کار رفته است و واژه ملیت به معنی آنچه که وابسته به یک ملت است، می‌باشد. از آنجا که اولین دولت متمرکز در افغانستان را نه ملل، که امپریالیزم انگلیس به دلخواه خود تشکیل داد، یکی از این ملل را بر دیگران حاکم کرد، تا ملل دیگر را «ببلد». وقتی که کارل مارکس می‌گوید «ملیت ... (های) که در ورای فرانسه هستند ... «ملت» فرانسه می‌تواند آن‌ها را ببلد» (۲)، یعنی این که ملت حاکم می‌تواند ملل محکوم را زیر سلطنت خود بیاورد. برای نمونه بلعیدن بلوچ‌ها توسط دولت‌های ایران، پاکستان و افغانستان!

قبل از دولت - ملت سازی توسط امپریالیزم انگلیس، در این سرزمین ملوک الطوایفی یعنی قبیله سalarی، فئodalی یا عشیره سalarی حاکم بود. در واقع در این جا ملیت‌های بسیاری می‌زیستند، یعنی این که ملت‌ها در این جا وجود عینی داشتند، ولی ملت حاکم بر همه وجود نداشت. ساختار نویینی که امپریالیزم انگلیس آورد، ساختن دولت و به حاکمیت رساندن یکی از این ملت‌ها بود. امپریالیزم انگلیس توانست در ایران فارس‌ها و در افغانستان پشتون‌ها را حاکم بسازد. این دولت‌های حاکم بعد از جنایت‌های گسترده، تبهکاری و سرکوب‌های ضد بشری و قتل‌های گروهی، توانستند بر دیگر ملل حاکم شوند. نمونه‌های تاریخی از ستم ملی در این دو کشور فراوان است. «در نخستین سال‌های سلطنت پهلوی دوم «قیام افسران خراسان» و «حکومت خودمختار آذربایجان» که به چپ سنتی و شوروی سابق گرایش داشتند و «حکومت ملی کردستان» سرکوب شدند» (۳).

امیر عبدالرحمان با کومک توپخانه و توپچی به هزارستان تاخت. در قیام هزارجات دو نفر جاسوس انگلیس هم در درون مردم فعالیت می‌کردند (۴). همبستگی و پایداری هزارستانی‌ها انگیزه آن شد، تا امیر عبدالرحمان دست به نسل‌کشی بزند، یعنی زن و مرد و کودک و پیر و جوان را قتل عام کند. امیر عبدالرحمان پس از مرگ مشکعالله (رهبر عشیره اندر) بر هزاره‌های اندری تاخت. از کله‌های بریده هزارستانی‌ها در کابل برجی به نام «کله‌منار» درست کرد (۵). امیر عبدالرحمان به صورت بسیار بی‌رحمانه و شنیع، بیش از نیمی از نفوس هزاره‌ها را قتل عام کرد. او به لشکریانش فرمان کشtar و نابودی کامل هزاره‌ها را چنین صادر کرد: «شما برای کشتن و نابود کردن این قوم {هزاره}، بیشترین تلاش تان را آن چنان به خرج دهید تا دگر هیچ یادی از آنان در داخل مرزهای افغانستان باقی نماند. حتا آنانی که به قدرت من تسليم شوند، باید خلع سلاح شده و بر طبق آن مجازات شوند. به یاد دارید در کشتن و نابود کردن هیچ یک از کسانی که شورش کرده اند، دریغ نکنید ...» (۶). کشtar دسته جمعی هزاره‌ها در زمان احمدزی-کرزی و کوچ اجباری ملل غیر پشتون توسط امارت اسلامی دنباله همان ستم ملی نهادینه شده است. «کوچ اجباری طالبان می‌تواند تداومی بر پروژه ۱۴۰ ساله ناقلان باشد. طبق این سیاست قدیمی، برای یکسان سازی قومی، اقوام از هویت تاریخی و زبانی خود باید دست بکشند و هویت قوم حاکم را بپذیرند و تعدادی از قبایل پشتون به عنوان ناقلان در مناطق شمال افغانستان جابجا شوند و زبان ترکی و فارسی در مناطق حذف می‌شود و زبان و نام‌های پشتون به عنوان زبان رسمی جایگزین می‌شود» (۷).

آهنگر وجود ملل دیگر را در افغانستان نفی میکند. او تعریفی از ملت میدهد و برای بر کرسی نشاندن آن، از استالین نقل قول میآورد: «ملت اشتراک پایداریست از افراد که در اثر عوامل تاریخی ترکیب یافته و بر اساس اشتراک چهار علامت اساسی زیرین پدید آمده است: اشتراک زبان، اشتراک سرزمین، اشتراک زنده گی اقتصادی و اشتراک در ساختمان روحی که به صورت اشتراک در خصوصیات ویژه فرهنگ ملی متجلی می‌گردد» (8). همین مشترکانی را که استالین نام برد، همه ملل افغانستان دارا اند. برای نمونه کتله‌ای از مردم افغانستان به زبان پشتو گپ می‌زنند، در جنوب افغانستان سرزمین مشترک دارند، هویت فرهنگی مشترکی دارند و بدء بستان‌های هم در عرصه اقتصاد دارند، به همین منوال تاجیک‌ها، اوزبک‌ها، هزاره‌ها، بلوج‌ها و دیگر ملل این سرزمین.

پیرامون «وحدت ملی» باید یادآور شوم، که در کشوری که ستم ملی در آن ریشه ای 150 ساله یا کهن‌تر داشته باشد، وحدت ملی خیال خامی بیش نیست. البته که نظر به دلایل اتحاد در میان ملل افغانستان وجود داشته است، مثلاً در جنگ‌های آزادی‌بخش: «تاریخ طولانی کشور ما با رها شاهد وحدت ملی یک پارچه مردم ما در برابر تجاوزگران و استیلاگران بوده است» (مقاله)، ولی این اتحاد‌ها زودگذر بودند. ناسیونالیزم و ستم ملی که ریشه‌کهن دارند، بافتار اجتماعی نوین در افغانستان را برهم زده اند و ساختار احزاب و سازمان‌های سیاسی را تباری کرده اند. به نمونه‌های تاریخی گذشته و امروز بنگیرید! امیر حبیب الله پانزده هزار جمشیدی را در هرات از سه طرف زیر آتش توپخانه گرفت و تنها مرز تورکمنستان را باز گذاشت، هر کسی که نتوانست بگریزد، کشته و زمین و دارایی اش مصادره شد (9). قیام 24 حوت 1357 هرات که در برابر متاجوزین روسی و دست نشانده‌های ناسیونالیست شان رخداد، توسط «قوای تازهوارد... از قندهار» (10) سرکوب شد. «باری جهانی، شاعر و سیاستمدار پشتون - کسی که سرود ملی افغانستان را سروده است، از بستر مریضی، ویدیویی نشر کرد و به حاکمان پشتون، هشدار داد که با فرصلت دادن به دیگر اقوام، بساط شکست هژمونی پشتون در افغانستان را چیده اند» (11). در کشوری که تبعیض وجود داشته باشد، وحدتی نطفه نمی‌بندد. «وحدت ملی در یک سرزمین به این تأکید دارد که همه اقوام یک سرزمین به گونه‌ای مسالمت‌آمیز، با پذیرش تفاوت‌های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی یکدیگر، در کنار هم زندگی نموده و به تفاوت‌های شهروندی ارج نهند» (12).

مسئله مهم دیگری که در این مقاله مطرح و به آن ارج گذاشته شده، مسئله جنبش‌های ملی است. آهنگر در این مورد از لینین نقل قول می‌آورد، که «در تمام جهان، دوران پیروزی نهائی سرمایه داری بر فئودالیسم با جنبش‌های ملی توأم بوده است» (13). البته که پیش از آن کارل مارکس هم در مانیفست حزب کمونیست گفته بود که «بورژوازی از نظر تاریخی نقشی فوق العاده انقلابی ایفا کرده است. بورژوازی هر کجا که بر کل امور سوار شده، بر سراسر مناسبات فنودالی، پدرسالاری و افسانه‌ای، خط بطلان کشیده است» (14). در این جا صحبت از گذشته و دوران سپری شده است، دورانی که سرمایداری واقعاً نخشان انقلابی داشت. جنبش‌های ملی در جوامع فنودالی انقلابی بودند. البته که برای بررسی و نقد و درس گرفتن از گذشته، باید به آن پرداخته شود، ولی نه برای تکرار آن. زمان انقلاب‌های بورژوازی گذشته است و جنبش‌های ملی دیگر نقش انقلابی ندارند. «جنبش‌های ملی، بخشی از سیاست و ایدئولوژی سرمایداری هستند و در نهایت ناگزیر تبدیل به پیچ و مهره‌های نظام جهانی امپریالیستی می‌شوند» (15). اگر قرار باشد که انقلاب بورژوازی تدارک دیده شود، انقلابیون ناگهان خواهند دید که به گفته کارل مارکس در دوره سپری شده ارتجاعی بازگشته اند: «تمامی یک ملت، که گمان می‌کند از راه انقلاب (بورژوازی) نیروی دوباره برای حرکت یافته است، ناگهان می‌بیند که وی را به دوره سپری شده بازگردانده اند» (16).

همانگونه که کارل مارکس می‌گوید: «انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم چکامه خود را از گذشته نمی‌تواند بگیرد، این چکامه را فقط از آینده می‌توان گرفت. این انقلاب تا همه خرافات گذشته را نربود و نابود نکند، قادر نیست به کار خویش پردازد» (17)، انقلاب در افغانستان هم باید «چکامه» خود را از حال و آینده بگیرد، نه از گذشته. انقلاب نوین «باید بگذارد که مردگان سرگرم دفن مرده‌های خویش باشند، تا خود به محتوای خویش پردازد» (18). کمونیست‌ها حاضر نیستند انقلاب‌های بلشویکی و خلق چین را تکرار کنند، آهنگر سلاح‌ها را برای انقلاب بورژوازی صیقل میدهدا با باب آواکیان از تجارت دولت‌های سوسیالیستی قرن بیستم دفاع می‌کند، ولی حاضر نیست همان را تکرار کند. آواکیان تأکید می‌کند که در مقایسه با پیش‌رفته ترین جوامع و دولت‌های سرمایداری امپریالیستی امروز، باز هم دولت‌های سوسیالیستی پیشین شوروی و چین مائوئیستی به مراتب دارای کیفیت انسانی تر، بهتر و مترقبی تر بودند، ولی بشریت می‌تواند به چیز بهتر و پیشرفته تر از آن دست یابد (19).

از اینها که بگذریم، زمانی که لنین اندیشه و افکار سوسيال دموکراتیک داشت، معتقد به انقلاب بورژوا دموکراتیک بود. ولی وقتی که او در سال 1917 کتاب دولت و انقلاب را نوشت، معتقد به انقلاب سوسيالیستی بود و می‌گفت باید قیام و انقلاب کنیم. از افکار کهنه لنین که خودش هم در روند انقلاب از آن گستاخ است. «تغییرات مهمی در «ترکیب جمعیتی» و «پیکربندی اجتماعی» (کشور های جهان سوم) ... صورت گرفته است، که دارای مفاهیمی برای استراتژی انقلابی است. ... تغییرات مهمی در جهان و در شرایط و زندگی توده های مردم صورت گرفته است» (20). تکرار انقلاب های گذشته و انقلاب کردن به شیوه گذشته در افغانستان هم امکان پذیر نیست، زیرا افغانستان کنونی نه شرایط زمانی و مکانی شوروی قبل از انقلاب بلشویکی را دارد و نه هم مانند چین قبل از انقلاب است. انقلاب های نوع کهن در کشورهای مانند افغانستان که سیستم سرمایداری در تار و پویش ره گشوده، دیگر کار کرد ندارند. غیر ممکن است، که بورژوازی یک دوره بیاید و نیروهای مولده را رشد دهد، تا راه برای سوسيالیسم باز شود. از ابتدا باید آهنگ انقلاب کمونیستی را تحت رهبری حزب پیشاوهنگ کمونیست نواخت و بلاfaciale پس از کسب قدرت سیاسی با حل مسائل باقیمانده از دوران فئودالی که در بافت سرمایداری جامعه ادغام شده است و با به مالکیت عمومی در آوردن ابزار تولید قدم در سازماندهی سوسيالیستی جامعه و شکوفائی اقتصاد بگذارد. یعنی با انقلابی کردن جامعه ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را شکوفا کند، نه بر عکس توسط تئوری رشد نیروهای مولده و یا تئوری راه رشد غیر سرمایداری. پس باید برای انقلابیون از همان آغاز روشن باشد، که پیشبرد انقلاب ملی دموکراتیک و انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان شدنی نیست. نوع انقلاب، انقلاب کمونیستی و نوع جنگ هم یک جنگ دراز مدت خواهد بود. در دوره سلطنت ظاهر شاه، جمهوری داود و پیش از کودتای سوسيال امپریالیستی 1357 این نوع انقلاب ها امکان پذیر بودند، ولی ریفورم های داود و کوتاچیان هفت ثور و جنگ چهل ساله امپریالیستی در افغانستان، تار و پود این سرزمین را دگرگون کرد. چهره کلاسیک روستاها را برهم زد، روستاها را ویران و تهی از دهقان کرد، درصدی بیکاری را در میان مردان بالا برد و بر عکس گذشته، زنان بسیاری را به بازار کار پیوست. در حومه شهرها، روستاها مجازی تشکیل شدند و امپریالیسم در تمام روستاها نفوذ پیدا کرد. «امروزه در همه کشورهای «جهان سوم» میلیون ها تن در راغه های اطراف شهرها جمع شده اند ... که بسیار متفاوت از زمانی است که همین میلیون ها نفر در روستا بودند. آنها در روستا نیز فقیر و تحت استثمار بودند اما به شکل های گوناگون از زمین تغذیه می کردند. اما اکنون شرایط به طرز قابل توجه و مهمی عوض شده است. نیروهای ارتجاعی، از جمله بنیادگرایان اسلامی در میان این مردم کار می کنند و پایه گرفته اند» (21).

با آن که موضع آهنگ در قبال مسئله ملی و ملت ها در افغانستان روشن است، یعنی او در افغانستان تنها یک ملت را به رسمیت می شناسد، برایش ستم ملی «ستم و سیطره اجانب است»، تقاضا و «مطالبه حقوق ملیت»ها بهانه ای به خواست توزیع قدرت و ثروت است» و حق تعیین سرنوشت ملل «انحرافی (است) که به خیانت به خلق منجر می شود»، ولی آهنگ در پایان مقاله با نقل قولی از لنین، همه این ادعاهای را رد میکند و موضع اش را اینچنین تغییر میدهد: «در مورد مسئله ملی خواست و موقف ما با این گفته لنین مطابقت دارد: "تساوی کامل حقوق ملت ها؛ حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش" (مقاله)!

«حق تعیین سرنوشت» یک شعار سوسيالیستی و حق عادلانه همه ملل است. این حق حق بورژوازی نیست، این حق حق سوسيالیستی است! «حل مسئله ستم ملی در یک مبارزة انقلابی و پایان دادن به دولت بورژوازی و استقرار سوسيالیسم امکان پذیر است. برای ساختن جامعه ای عاری از هر گونه تبعیض و نابرابری و ستم باید سازمان تولیدی و اجتماعی جامعه و نهاد های سیاسی و فرهنگی حاکم بر آن را از ریشه دگرگون کرد. حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم، تا جدایی کامل و تشکیل دولت مستقل ...» (22) حق طبیعی همه ملل تحت ستم افغانستان می باشد. راه حل ستم ملی، ستم بر زن و پایان دادن به جنگ تنها از طریق انقلاب کمونیستی امکان پذیر است. انقلابی که «چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ ایدئولوژیک گستی ریشه ای از گذشته دارد» (23).

اوپرای بسیار بحرانی است، به قول باب دلان «ساعت دیر وقت است و نمی توان وقت را به حرف های بیهوده گذراند» (24)! نه تنها افغانستان، که جهان به طور عاجل و فوری نیازمند تغییر بنیادین است. بیایید با جرأت کمونیستی و همcsda جهش عظیمی را در جنبش چپ افغانستان بیاوریم و بگوییم: «گور پدر انقلاب بورژوازی!» انقلاب ما انقلاب کمونیستی است و نه چیزی کمتر!

بنمایه

- 1- شیر آهنگر: «مسئله ملیت ها و وحدت ملی در افغانستان»، شفق همراه، فیسبوک، 22.03.2023
 - 2- شیر آهنگر: «مسئله ملیت ها ...
 - 3- فرج سرکوهی: تبیغ سرکوب شاه بر گردن چه کسانی بود؟ بی بی سی، 7 مرداد 1398
 - 4- غلام محمد غبار: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، صفحه 458
 - 5- غبار، جلد اول، صفحه 660
 - 6- ترجمه عباس دلجو:
- SETTING ORUZGAN'S VIOLENT STAGE THE HAZARA WARS)
- Tribal Analysis Center, 6610-M Mooretown Road, Box 159. Williamsburg, VA, 23188
Setting Oruzgan's Violent Stage The Hazara Wars - Tribal Analysis
7- تارنمای euro news. مريم شاهي 13.12.2022
- 8- ى. استالین، مسئله ملی و لنینیسم، چاپ فارسی، صفحه 3
- 9- غبار، جلد اول صفحه 705
- 10- ويکيپديا، دانشنامه آزاد
- 11- زاهد مصطفا: چرا هزارهها کشته می شوند؟، صبح کابل، 11.06.2021
- 12- عبدالمنان دهزاد، تارنمای خراسان زمین، 17 قوس 1393
- 13- آثار منتخب لنین در یک جلد، چاپ فارسی، صفحه 369
- 14- کارل مارکس و فریدریش انگلس: مانیفست کمونیست، بیانیه حزب کمونیست، ترجمه برهان رضائی، صفحه 41
- 15- امیرحسن پور: مقدمه برای نسخه کوردی کتاب تاریخ واقعی کمونیسم اثر ریموند لوتا
- 16- کارل مارکس هجدهم بروم لوثی بناپارت، ترجمه باقر پرهاشم، صفحه 14
- 17- کارل مارکس هجدهم بروم لوثی بناپارت، ترجمه باقر پرهاشم، صفحه 15
- 18- کارل مارکس هجدهم بروم لوثی بناپارت، ترجمه باقر پرهاشم، صفحه 15
- 19- ریموند لوتا: تاریخ واقعی کمونیسم، ترجمه منیر امیری، سال 1394، صفحه 15
- 20- باب آواکیان: ساختن جنبشی برای انقلاب، نشریه حقیقت شماره ۹۲ فروردین ۱۳۹۲
- 21- باب آواکیان: ساختن جنبشی برای ...
- 22- قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، صفحه 198
- 23- آواکیان: گستاخ از ایده های کهنه، ترجمه منیر امیری 1398، صفحه 17
- 24- آواکیان: «آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش»، 13 دسامبر 2021 ترجمه حزب کمونیست ایران م ل م